

بررسی انتقادی قاعده لا دية لمن قتلته الحد*

سید حسین قندیلی

دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد

Email: ghandilihosein@gmail.com

دکتر علیرضا عابدی سرآسیا^۱

استادیار دانشگاه فردوسی مشهد

Email: a- Abedi@um.ac.ir

چکیده

یکی از قواعد فقهی که در حوزه فقه جزایی دارای کاربرد است قاعده «لا دية لمن قتلته الحد» است. طبق نظر مشهور فقهای شیعه و همچنین ماده ۴۸۵ قانون مجازات اسلامی مفاد قاعده بر نفی کلی ضمان نسبت به کسی که بر اثر اجرای حد شرعی کشته شده دلالت می‌کند. مهم‌ترین ادله قول مشهور روایاتی است که صراحت در نفی کلی ضمان دارد. بر این اساس، روایات مطرح شده ادله حرمت خون مسلمان را تخصیص می‌زنند. چنانچه ادله حرمت خون مسلمان آبی از تخصیص شناخته شود و همچنین در صراحت روایات مطرح از سوی قائلان به نفی کلی ضمان خدشه شود، در این صورت می‌توان مستندات قاعده را به وسیله ادله حرمت خون مسلمان تخصیص زد و ضمان را صرفاً از عهده مجری حد برداشت و دیه چنین فردی را از بیت المال پرداخت کرد. این پژوهش با روش توصیفی تحلیلی به بررسی این احتمال و ادله آن، نقد نظر مشهور و سایر اقوال، قلمرو و ضوابط اجرای قاعده و نیز رابطه آن با قواعد مشابه پرداخته است.

همچنین مطابق با هر دو دیدگاه این قاعده را می‌توان به قصاص سرایت داد ولی سرایت آن به تعزیرات براساس دیدگاه مشهور مبنی بر این که مفاد قاعده، نفی کلی ضمان می‌باشد قابل خدشه و مورد اختلاف است. با توجه به نظریه مطرح شده در این نوشتار، در همه حدود و تعزیرات چنانچه اجرای مجازات منجر به مرگ شود بیت المال ضامن خواهد بود.

کلیدواژه‌ها: حدود، قاعده لا دية لمن قتلته الحد، قصاص، ضمان، تعزیرات، ضمان قتل.

*. تاریخ وصول: ۱۳۹۵/۰۹/۰۲؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۶/۰۴/۰۷.

۱. نویسنده مسئول

مقدمه

یکی از قواعد فقهی باب حدود، قاعده «لا دية لمن قتله الحد» است که می‌توان از آن به قاعده «نفی دیه از کشته مجازات» تعبیر کرد. این قاعده با وجود اینکه بسیار مهم و مربوط به جان انسان‌ها است اما در کتب قواعد فقهی به عنوان یک قاعده کمتر مورد بحث قرار گرفته است. لذا ضروری به نظر می‌رسد تا به عنوان یک قاعده فقهی و به صورت مستقل مطرح شود و اقوال موجود، مستندات، قلمرو و ضوابط اجرای این قاعده و نیز رابطه آن با قواعد مشابه مورد بررسی قرار بگیرد.

از این قاعده با عناوین مختلفی تعبیر شده است؛ از جمله: «لا دية لمن قتله الحد» (مصطفوی، ۲۳۵) و «من قتله الحد فلا دية له»، (شیرازی، ۲۰۵) در تسهیل المسالک آمده است: «من قتله الحد فلا دية له ... و من قتله القصاص بأمر الإمام فلا دية له فی قتل و لا جراحة.» (کاشانی، ۱۷).

همچنین این قاعده در کتب فقهی به عنوان یک مسئله شرعی و با عناوین تقریباً مشابهی بیان شده است. مثلاً ابن زهره حلی بیان می‌کند: «لا دية لمقتول الحدود و الآداب المشروعة» (ابن زهره، ۴۲۰) و علامه حلی می‌نویسد: «من قتله الحد أو التعزیر فلا دية له» (علامه حلی، ۱۵۸/۴) و یا شهید اول می‌فرماید: «من قتله الحد أو التعزیر فهدر.» (اللمعه، ۲۶۰). در تحریر الوسیله آمده است: «سرایة الحد لیست مضمونة لا علی الحاكم و لا علی الحداد» (امام خمینی، ۴۸۹/۲) و سید عبد الاعلی سبزواری می‌نویسد: «کل من قتله الحد فلا ضمان.» (سبزواری، ۲۹۱/۲۷).

مفاد قاعده

همان طور که از نام این قاعده پیداست، مفاد آن، مربوط به جایی است که فردی بر اثر اجرای حدود شرعی بمیرد بنابراین نظر مشهور فقهای شیعه این قاعده، دلالت بر هدر بودن خون او داشته، هیچ گونه دیه و یا قصاص نفس در کار نخواهد بود (صاحب جواهر، ۴۱/۴۷۰). یکی از فقه‌پژوهان معاصر این قاعده را چنین بیان فرموده‌اند: «هرگاه قتلی در نتیجه اقامه حد رخ دهد، برای آن، دیه‌ای وجود ندارد.» (مصطفوی، ۲۳۵)؛ یعنی هیچ کسی ضامن خون مقتول نیست. اگر چه روایات و نیز عبارات فقها دیه را به طور کلی و اجمالی نفی کرده‌اند اما امام خمینی تصریح می‌کنند که نه حاکم شرع و نه مجری حد، هیچ یک، ضامن نیستند (۴۸۹/۲). همچنین همان گونه که گذشت، در برخی تعابیر، عنوان تعزیر و قصاص نیز ذکر شده است. بنابر پذیرش این نکته می‌توان مفاد قاعده را این گونه بیان داشت که اگر کسی بر اثر اجرای یکی از مجازات‌های اسلامی (حد، تعزیر، یا قصاص) کشته شود، خون وی هدر است. با بررسی آثار فقها می‌توان مفاد این قاعده را به دو صورت ایجابی یعنی هدر بودن، و سلبی یعنی عدم ضمان بیان کرد: (۱) کسی که بر

اثر اجرای حد، تعزیر، یا قصاص بمیرد، خونش هدر است؛ (۲) هیچ کس ضامن خون کسی که بر اثر اجرای حد، تعزیر، یا قصاص کشته شده نیست. البته مراد از حد، حدود پایین تر از سلب حیات است. ظاهر این مسئله در عبارات فقها به صراحت نیامده اما از این که برای اجرای قاعده قیودی همچون عدم تجاوز و عدم غفلت ذکر شده معلوم می شود محل بحث حدود پایین تر از سلب حیات است زیرا مطرح نمودن چنین قیودی در سلب حیات معنا ندارد. همچنین در ماده ۴۸۵ قانون مجازات اسلامی این قید به صراحت بیان شده است.

توضیح مفردات قاعده

۱. لا

لا برای نفی جنس است پس معنای عبارت، نفی مطلق دیه از کسی است که بر اثر اجرای حد شرعی کشته شده است.

۲. دیه

دیه در اصل از مصدر ودی است که «ها» جانشین «واو» در اول کلمه شده است و به حقی که به مجنی علیه پرداخت می شود اطلاق می گردد (مشکینی، ۲۴۸). همچنین در قرآن کریم به عنوان خون بهای مقتول مطرح شده است (النساء: ۹۲). در اصطلاح فقهی مالی است که به جنایت بر حر در نفس یا پایین تر از آن، واجب می شود، چه مقرر باشد یا نه (شهید ثانی، مسالک، ۳۱۵/۱۵). مراد از مقرر بودن یا نبودن این است که میزان آن در شرع تعیین شده باشد یا نشده باشد.

۳. حد

حد در لغت به معانی «منع»، «منتهای یک چیز» و «آن چه که بین دو شیء فاصله ایجاد می کند» است (جوهری، ۴۶۲/۲). در اصطلاح فقهی، حد، در مقابل تعزیر به کار می رود که عبارت است از: مجازات مقرر و مخصوص که نوع و مقدار آن از سوی قانونگذار اسلامی دقیقاً معین شده است (محقق داماد، ۷۵/۴). اما در لسان روایات معنای گسترده تری دارد و شامل قصاص نیز می شود چنانکه در روایت معاویه بن عمار در مورد کسی که مرتکب قتل شده و به داخل حرم گریخته، آمده است که وقتی از حرم خارج شد، حد بر او اقامه می شود (کلینی، ۲۲۸/۴).

همچنین در روایات متعددی بر تعزیرات اطلاق حد شده است؛ نظیر مجازات خوردن گوشت خوک (همان، ۲۶۶/۷)، مجازات کودکان و زدن قسمتی از شلاق (مقدس اردبیلی، ۹۸/۱۳)، و به تصریح برخی فقیهان، چنین کاربردی زیاد و شایع است (همان، ۹۹/۱۳). با این توضیح می توان گفت که واژه حد در

روایات، هنگامی که به طور مطلق و خالی از قرینه به کار می‌رود، به معنای مطلق عقوبت است و شامل تمامی مجازات‌های اسلامی می‌شود.

۴. تعزیر

معنای لغوی تعزیر تأدیب است (جوهری، ۲/۷۴۴) و معنای شرعی آن مجازات یا نکوهشی است که مقدار آن از طرف شرع تعیین نشده است (شهید ثانی، مسالک، ۲/۴۲۳). همچنین با بررسی کلمات گروه زیادی از فقیهان چنین استفاده می‌شود که معنای تعزیر، ضرب با تازیانه به میزان کمتر از حد است (محقق داماد، ۴/۲۰۳). به نظر می‌رسد اصطلاح روایی تعزیر نیز با معنای فقهی آن یکی باشد چنانکه از امام صادق (علیه السلام) نقل شده امیر المؤمنین (علیه السلام) اجرای حد را بر دو تن که یک دیگر را قذف نمودند بخشید و آن‌ها را تعزیر نمود (ابن بابویه، ۴/۵۵). در مجموع می‌توان نتیجه گرفت تعزیر در اصطلاح فقهی و لسان روایات، عقوبتی است که از حد، کمتر بوده و میزان آن مشخص نباشد.

اقوال موجود در مسئله

در میان فقهای شیعه سه قول در مورد قاعده مطرح شده است.

قول اول که مختار مشهور فقها است (صاحب جواهر، ۴۱/۴۷۰) قاعده را مطلقاً چه در حق الناس و چه در حق الله جاری می‌داند و معتقد است که هیچ کس ضامن خون فردی که بر اثر اجرای حد کشته شده نیست. حتی بیت المال هم ضامن خون چنین فردی نمی‌باشد. در میان فقها بسیاری همچون علامه حلی (علامه حلی، ۹/۳۴۷) صاحب جواهر (صاحب جواهر، ۴۱/۴۷۰)، امام خمینی (۲/۴۸۱) و خوئی (خوئی، ۴۱/۳۷۷) این قول را می‌پذیرند.

قول دوم اصل قاعده را می‌پذیرد ولی آن را مختص به حق الله مثل حد شرب خمر می‌داند و بیت المال را در حق الناس ضامن می‌داند (منتظری، دراسات فی ولایة الفقیه، ۲/۳۶۷).

قول سومی هم در میان فقها وجود دارد که در اصل قاعده خدشه می‌نماید. این قول را سید احمد خوانساری در جامع المدارک مطرح می‌فرماید. ایشان عمل به قاعده را مشکل دانسته و آن را منافی با ادله حرمت خون مسلمان می‌داند که ظاهر آن‌ها ابا از تخصیص دارند (خوانساری، ۷/۱۶۱).

نویسندگان این مقاله در صدد طرح و تقویت قول چهارمی هستند که بر اساس آن با ایجاد جمع عرفی بین ادله حرمت خون مسلمان و قاعده لا دیه ثابت می‌شود که قاعده در مقام نفی دیه از مجری حد است و دیه مقتول باید از بیت المال پرداخت شود. در این صورت اشکال مطرح شده در قول سوم هم دفع خواهد شد.

در ادامه هریک از این اقوال به همراه ادله آن‌ها بیان خواهد شد.

این تفصیل مربوط به حدود که بخش اصلی قاعده را تشکیل می‌دهد، است. اما برای هر یک از قول اول و دوم و چهارم می‌توان چهار صورت در نظر گرفت. صورت اول شمول قاعده در قصاص و تعزیرات؛ صورت دوم شمول قاعده در تعزیرات و عدم آن نسبت به قصاص؛ صورت سوم شمول قاعده در قصاص و عدم آن در تعزیرات؛ صورت چهارم عدم سرایت قاعده به قصاص و تعزیرات.

نظر فقهای عامه

در میان علمای عامه عده‌ای قائل به هدر بودن خون کسی هستند که بر اثر اجرای حد شرعی کشته شده و ظاهر دلیل آن‌ها مشروعیت حدود و تعزیرات است؛ یعنی چون مقتول بر اثر اجرای یک حکم شرعی کشته شده کسی ضامن نیست. همچنین ابوحنیفه و مالک قائل به هدر بودن خون کسی هستند که بر اثر اجرای تعزیر کشته شده است (ابن قدامه، ۱۰/۳۴۹). نکته دیگر آنکه در این مورد روایتی در کتب روایی اهل سنت نقل شده که می‌تواند از مستندات این قول باشد. بر اساس این روایت از امیر المومنین علیه السلام نقل شده «من مات فی حد، فإنما قتله الحد، فلا عقل له...» (الألبانی، ۷/۲۹۷) با همین مضمون از ابابکر و عمر هم روایتی نقل شده است (متقی هندی، ۱۵/۷۰). همچنین برخی قاعده را نسبت به تادیبات هم جاری می‌دانند و در این مورد به روایتی که از ابوطالب نقل شده و دلالت بر عدم ضمان در تادیبات معلم و شوهر نسبت به همسر انجام داده‌اند استناد شده است (ماوردی، ۲۸۲). در مقابل شافعی قائل است به جز حد شرب خمر در سایر حدود، خون مقتول هدر است و به روایتی استناد می‌کند که بر اساس آن حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند: لیس أحد أقيم عليه الحد فيموت فأجد في نفسي شيئا، إن الحق قتله إلا حد الخمر، فإن رسول الله «صل الله عليه وآله وسلم» لم يسنه لنا^۱ (ابن حجر عسقلانی، ۲/۱۵۴). اما نسبت به تعزیرات، شافعی امام را ضامن می‌داند (ابن قدامه، ۱۰/۳۴۹). همچنین در میان عامه این نظر هم مطرح شده که ممکن است عاقله ضامن دیه باشد (مبسوط، ۸/۶۶).

ادله اقوال

مستندات قول اول

فقهای که قاعده «لا دية لمن قتلته الحد» را در تمامی حدود پذیرفته‌اند به ادله‌ای استناد نموده‌اند؛ که

۱ کسی که در اثر اجرای حد بمیرد تصور نمی‌کنم که چیزی به عهده کسی بیاید زیرا این کار حق یعنی اجراء حد بوده که او را کشته، البته جز حد خمر زیرا از پیامبر (ص) در این مورد چیزی بمان نرسیده است.

به بررسی آن‌ها می‌پردازیم.

أ. قرآن

خداوند در آیه ۹۱ از سوره توبه می‌فرماید:

«ليس على الضعفاء ولا على المرضى ولا على الذين لا يجدون ما ينفقون حرج إذا نصحوا لله ورسوله ما على المحسنين من سبيل والله غفور رحيم»^۲

در میان فقها برخی همچون ابن ادریس حلی (ابن ادریس حلی، ۳/۳۶۱) به این آیه استناد نموده‌اند و بیان داشته‌اند کسی که اجرای حد می‌کند در واقع مصداقی از همین آیه است لذا ضمانی در این رابطه بر او نخواهد بود. صاحب جواهر نیز به قاعده احسان استناد نموده‌اند که در واقع مصداق همین آیه است (صاحب جواهر، ۴۱/۴۷۱).

نقد استدلال به قاعده احسان

در این میان اشکالی مطرح شده و آن این که پرداخت دیه از بیت المال منافاتی با قاعده احسان ندارد بلکه جمع بین این قاعده با قاعده «دم المسلم لا يذهب هدره» اقتضا می‌کند دیه مقتول از بیت المال پرداخت شود. یعنی از یک طرف متولیان اجرای حد محسن‌اند و نباید ضامن باشند و از طرف دیگر هیچگاه خون یک مسلمان نباید پایمال شود لذا باید دیه مقتول از بیت المال پرداخت شود (مکارم شیرازی، انوار الفقاهة، ۳۹۲). همچنین صاحب جامع المدارک صرف محسن بودن را سبب عدم ضمان نمی‌داند چنانچه در برخی موارد مشابه صرف احسان سبب نفی ضمان نمی‌شود مثل باب لقطه (خوانساری، ۷/۱۶۱).

ب. سنت

روایات موجود در این مورد به دو دسته تقسیم می‌شوند. دسته اول که مورد استناد قول اول است شامل روایاتی است که قاعده را در تمامی حدود جاری می‌داند؛ خواه حق الناس باشد یا حق الله. دسته دوم مواردی را در برمی‌گیرد که دلالت بر شمول قاعده در حق الله و عدم شمول آن در حق الناس دارد و مورد استناد قول دوم است.

روایات دسته اول

یکی از مهم‌ترین روایات دسته اول روایت صحیح حلی است. در این روایت راوی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند:

۲ نه بر افراد ناتوان و نه بر بیماران و نه بر کسانی که چیزی برای انفاق (در راه جهاد) ندارند، گناهی نیست (که در میدان جهاد شرکت نجویند)، به شرط آن‌که برای خدا و پیامبرش خیرخواهی کنند؛ (و از آنچه در توان دارند مضایقه نمایند؛ زیرا) بر نیکو کاران راهی برای مواخذه نیست؛ و خداوند آمرزنده و مهربان است (ترجمه مکارم شیرازی).

«أیما وجل قتلته الحد فی القصاص فلا دية له» (کلینی، ۲۹۱/۷).

در هر حال این روایت از دوره فقهای متقدم تا کنون مورد استناد بسیاری از فقها قرار گرفته است (علامه حلی، ۳۴۷/۹)، (شهید اول، غایة المراد، ۳۰۰/۴)، (مقدس اردبیلی، ۳۶۳/۱۳)، (فیض کاشانی، ۱۲۶۸/۲)، (مرعشی نجفی، ۳۷۷)، که از جمله آن‌ها می‌توان شهید ثانی (شرح لمعه، ۳۷۴/۲)، صاحب جواهر (صاحب جواهر، ۴۷۱/۴۱) و خویی (خویی، ۳۷۷/۴۱) را نام برد. ظاهره خویی سند روایت را می‌پذیرد و تعبیر صحیح‌ه حلی را در مورد آن به کار می‌برد. علاوه بر این روایت هفت روایت دیگر با مضمونی مشابه در کتب روایی نقل شده است که مورد استناد بسیاری از فقها قرار گرفته است.^۳

نقد و بررسی روایات

روایات نقل شده ضمان را به طور مطلق (از عهده مجری حد و بیت المال) بر می‌دارد؛ و بر هدر بودن خون کسی که بر اثر اجرای حد شرعی کشته شده دلالت دارد. در صورت اعتقاد به قطعی بودن دلالت این روایات می‌توان آنها را سبب تخصیص ادله حرمت خون مسلمان دانست. اما به نظر می‌رسد نمی‌توان این روایات را نص دانست؛ زیرا شاید منظور «لم یکن له دية علی القاتل یا لم یکن له دية علی غیر بیت المال» باشد. این فرض اگر چه مخالف با ظاهر و اصل عدم تقدیر است لکن ادله حرمت خون مسلمان که ظاهره ابناء از تخصیص دارند (خوانساری، ۱۶۱/۷) و همچنین اهمیت بسیار بالای بحث دماء و نفوس نزد شارع مقدس می‌تواند مبین این امر باشد. براین اساس باید روایات را ظاهر بدانیم نه نص. شواهدی بر این امر وجود دارد که در مستندات قول مختار خواهد آمد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

- ۳-۱- زید حشام از امام صادق علیه السلام در مورد مردی که بر اثر اجرای قصاص کشته شده سؤال می‌کند که آیا دیه دارد، حضرت می‌فرماید: «لَوْ كَانَ ذَلِكَ لَمْ يَقْتَصْ مِنْ أَحَدٍ وَمَنْ قَتَلَهُ الْخُدُّ فَلَا دِيَةَ لَهُ» (کلینی، ۲۹۱/۷).
- ۲- ابی صباح کنانی از امام صادق علیه السلام در مورد مردی که به علت اجرای قصاص می‌میرد سؤال می‌کند که آیا دیه‌ای دارد و حضرت می‌فرماید اگر این گونه باشد هیچ کس اجرای قصاص نمی‌کند سپس می‌فرماید: «مَنْ قَتَلَهُ الْخُدُّ فَلَا دِيَةَ لَهُ» (کلینی، ۲۹۲/۷).
- ۳- از امیر المومنین منقول است: «مَنْ أَقَمْنَا عَلَيْهِ حَدًّا مِنْ حُدُودِ اللَّهِ فَمَاتَ فَلَا ضَمَانَ» (طوسی، مبسوط، ۶۳/۸).
- ۴- از امیر المومنین علیه السلام نقل شده: «مَنْ مَاتَ فِي حَدٍّ أَوْ قُضِيَ فُتَيْلُ الْقُرْآنِ فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ» (محدث نوری، ۱۸/۲۳۳).
- ۵- حضرت امیر المومنین علی علیه السلام فرمودند: «مَنْ أُقِيمَ عَلَيْهِ حَدٌّ فَمَاتَ فَلَا دِيَةَ وَ لَا قَوْلَهُ» (محدث نوری، ۲۳۳/۱۸).
- ۶- ابو عباس از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ مَنْ أُقِيمَ عَلَيْهِ الْحَدُّ فَمَاتَ أَوْ يَقَادُ مِنْهُ أَوْ يُؤَدَّى دِيَّتُهُ قَالَ لَا إِلَّا أَنْ يَزَادَ عَلَى الْقَوْلِ» (طوسی، تهذیب الاحکام، ۲۷۸/۱۰، عاملی، ۲۹/۶۵).
- ۷- معلی بن عثمان از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «مَنْ قَتَلَهُ الْقِصَاصُ أَوْ الْخُدُّ لَمْ يَكُنْ لَهُ دِيَةٌ» (طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۰/۱۹۱).

ج. مشروعیت اجرای حد

در میان استدلال‌های فقها مبنی بر هدر بودن خون فردی که بر او حد جاری شده، برخی به جایز بودن این امر استدلال نموده‌اند. یعنی کسی که بر اثر اجرای حد شرعی می‌میرد در واقع فعلی عامل مرگ او شده که انجام آن را شارع مقدس جایز دانسته است لذا ضمانی نباید در کار باشد (شهید ثانی، شرح لمعه، ۲/۳۷۴).

نقد دلیل مشروعیت

البته مواردی وجود دارد که صرف جایز بودن عمل، سبب هدر بودن خون مقتول نمی‌شود؛ مثلاً در تأدیب کودک چنین امری جریان ندارد؛ یعنی اگر ولیج کودک، با رعایت موازین شرعی، اقدام به تأدیب او کند و اتفاقاً سبب قتل او شود، در عین حال که ولیج، فعلی جایز انجام داده و در تأدیب، افراطی صورت نگرفته باز هم ضامن خواهد بود (منتظری، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ۳/۵۵۵). مشهور فقهای شیعه قائل به این قول هستند (مکارم شیرازی، تعزیر و گستره آن، ۱۵۵).

صاحب جامع المدارک نیز این دلیل را نپذیرفته‌اند زیرا صرف جایز بودن را منافی ضمان نمی‌دانند چنانچه فرد مضطر اگر برای حفظ جان، مال غیر را بدون اذن صاحبش بخورد در عین آن که کار جایزی را انجام داده باز هم ضامن است (خوانساری، ۱۶۱/۷).

از طرفی، در صورت پذیرش این دلیل، آن چه که به وسیله آن ثابت می‌شود عدم ضمان مجری حد است اما عدم پرداخت دیه از بیت المال ثابت نمی‌شود چرا که عموم ادله هدر نبودن خون مسلمان، حالتی را که مسلمان بر اثر فعل جایز کشته شده را هم در بر می‌گیرد^۴ (کلینی، ۷/۲۹۵). به عبارتی می‌توان گفت میان این دلیل و ادله حرمت خون مسلمان تنافی نیست زیرا بنا بر جایز بودن فعل، مجری حد ضامن نیست، از طرفی چون خون مسلمان محترم است بیت المال باید دیه او را بپردازد.

د. انتفای موضوع دیه

در این رابطه یکی از فقه پژوهان معاصر بیان داشته‌اند، موضوع دیه منتفی است با این استدلال که قصاص و دیه در جایی تعلق می‌گیرد که فعلی از روی عمد یا خطا موجب قتل شده باشد؛ اما در جایی که حد جاری شده، فعل قتل به هیچ شکلی، از کسی سر نزده است و آنچه در خارج محقق شده، چیزی نیست جز حدی که مترتب بر عمل جانی بوده است؛ پس در اینجا موضوع دیه منتفی است و قضیه از قبیل سالبه به انتفای موضوع خواهد بود (مصطفوی، ۲۳۵).

۴ عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ رَجُلٍ قَتَلَ رَجُلًا مُتَعَمِّدًا ثُمَّ هَرَبَ الْقَاتِلُ فَلَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ قَالَ إِنْ كَانَ لَهُ مَالٌ أُخِذَتْ الدِّيَةُ مِنْ مَالِهِ وَإِلَّا فَمِنَ الْأَقْرَبِ فَأَلْقَرِبِ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ قَرَابَةٌ وَدَاهُ الْإِيمَانُ فَإِنَّهُ لَا يَبْطُلُ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ.

این دلیل برخلاف دلیل چهارم علاوه بر اثبات عدم ضمان مجری حد، ضمانت بیت المال را نیز رد می‌کند زیرا اگر آن را بپذیریم دیگر موضوعه ادله حرمت خون مسلمان شامل فردی که بر اثر اجرای حد کشته شده است را در بر نخواهد گرفت.

نقد دلیل انتفای موضوع دیه

به نظر می‌رسد این دلیل، با توجه به اینکه از نگاه عرف، موضوع قتل (هرچند به صورت غیر عمد)، محقق شده است، قابل خدشه باشد. همچنین آنچه که بر معنی علیه تعلق گرفته صرفاً اجرای حدی مادون نفس بوده است و کسی که کشته شده مقحون الدم بوده است. مضاف بر این که اگر این دلیل را بپذیریم باید عین آن را در تادیبات شرعی هم مطرح کنیم یعنی بگوییم آن چه که سبب فوت معنی علیه شده صرفاً تأدیب شرعی بوده و موضوع قتل منتفی است در حالی که در میان فقها کسی ملتزم به چنین استدلالی نشده است.

و. اصل برائت

محل جریان اصل برائت جایی است که مکلف شک در اصل تکلیف داشته باشد (مظفر، ۲/ ۲۷۰). در ما نحن فیه نیز بعد از آن که حد شرعی جاری شد و اتفاقاً منجر به مرگ شد شک داریم آیا ضمانی وجود دارد یا نه؟ اصل برائت جاری می‌کنیم. این دلیل مورد استناد شهید اول واقع شده است (غایة المراد، ۴/ ۳۰۰).

نقد اصل برائت

البته بر این دلیل اشکالی مطرح شده و آن این که با وجود ادله معتبری که دلالت بر هدر نبودن خون مسلمان دارند محل جریان اصل عملی نیست (خوانساری، ۵۱/۷). مگر در فرض تعارض و تساقط امارات. از طرفی، اصل برائت در امور مهمه جاری نمی‌شود و در امور مهمه باید به اصل احتیاط استناد کرد (محمد علی الأنصاری، ۱/ ۵۴۴). اصل احتیاط در محل بحث اقتضا می‌کند که مجری را ضامن ندانیم اما برای جلوگیری از تضییع احتمالی حق ورثه مقتول، دیه را از بیت المال پرداخت نماییم. مگر اینکه گفته شود، احتمال تضییع حق ورثه با احتمال تضییع اموال بیت المال تعارض و تساقط می‌کنند.

مستندات قول دوم

دیدگاه دوم شمول قاعده را محدود به حق الله می‌داند. ظاهر: تمامی ادله قول اول، قول دوم را هم در بر می‌گیرند؛ ولی معتقدان به قول دوم به دو روایت صالح ثوری و مرسله صدوق عمل نموده‌اند که سبب تخصیص ادله مذکور می‌شود. بر اساس این دو روایت، اگر اجرای حد در حدود مربوط به حق الناس منجر به مرگ شود، دیه بر عهده امام (بیت المال) است.

روایت دسته دوم

روایتی است که حسن بن صالح ثوری از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که مضمون این روایت، دلالت بر عدم ضمان خون کسی است که بر اثر اجرای حدود الهی و ضمان خون کسی که بر اثر اجرای حدود مربوط به حق الناس کشته شده است می‌کند. حضرت در این روایت به نقل از امیر المؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید:

«مَنْ ضَرَبْنَا حَدًّا مِنْ حُدُودِ اللَّهِ فَمَاتَ لَهُ عَلَيْنَا وَمَنْ ضَرَبْنَا حَدًّا فِي شَيْءٍ مِنْ حَقِّوْقِ النَّاسِ فَمَاتَ فَإِنَّ دِيَّةَ عَلَيْنَا.» (کلینی، ۲۹۲/۷).

«هرکس را که به او حدی از حدود الهی بزنیم و بمیرد، دیه‌ای بر عهده ما نیست و بر هرکس که حدی در موردی از حقوق مردم بزنیم و بمیرد، دیه او برماست.»

این روایت را برخی دیگر از محدثان در کتب روایی خود نقل نموده‌اند که از جمله آن‌ها شیخ طوسی (تهذیب الاحکام، ۲۰۸/۱۰) و شیخ حر عاملی (عاملی، ۶۴/۲۹) هستند. همچنین مورد استناد برخی فقها از جمله شیخ مفید (مفید، ۷۴۳) واقع شده است. به نظر می‌رسد شیخ طوسی در استبصار نیز قائل به همین نظر باشند (۲۷۹/۴).

در میان معاصران ظاهر آیت الله منتظری این روایت را پذیرفته‌اند. ایشان قایل اند زیدی بودن صالح، عامل کنار گذاشتن حدیث نیست و وجود ابن محبوب در بین سلسله حدیث، که از اصحاب اجماع است، مؤید قابل استناد بودن حدیث است. بر این اساس روایات دسته اول که دلالت بر هدر بود خون مقتول در تمامی حدود دارد حمل بر روایت صالح ثوری می‌شود به این معنی که فقط در حق الله خون مقتول هدر است. بنابر این نظر قول بهتر تفصیل بین حق الله و حق الناس است (منتظری، دراسات فی ولایة الفقیه، ۳۶۷/۲).

علاوه بر این روایت شیخ صدوق در من لا یحضره الفقیه مرسل‌های را با همین مضمون نقل نموده‌اند (ابن بابویه، ۷۲/۴).

نقد ادله قول دوم

برای استناد به این دو روایت دو اشکال مطرح است. یک اشکال از حیث سندی و دیگری از حیث دلالتی. اشکال اول آن که این دو روایت مشکل سندی دارند. در سلسله روایت اول فردی به نام صالح ثوری^۵ قرار دارد که زیدی مذهب است و همین امر سبب ضعف سندی آن شده لذا بسیاری از فقها به این

۵ مُحَمَّدٌ بْنُ یَحْیَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَجْلُوبٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ صَالِحِ الثَّوْرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ كَ «أَنَّ عَلِيَّ ع يَقُولُ مَنْ ضَرَبْنَا حَدًّا مِنْ حُدُودِ اللَّهِ فَمَاتَ فَلَا دِيَّةَ...»

روایت استناد نموده و آن را کنار گذاشته‌اند (موسوی اردبیلی، ۶۹۵/۲). روایت دوم هم مرسل بوده و برای جبران این ضعف نیازمند دلیلی است که جبران ضعف کند در حالی که مشهور فقها از آن اعراض نموده‌اند لذا مجالی برای استناد به آن باقی نمی‌ماند (فاضل لنکرانی، ۶۱۲). در نتیجه همان طور که صاحب جواهر بیان فرموده‌اند مشهور فقها قائل به هدر بودن خون کسی که بر او حد جاری شده هستند و تفاوتی میان حق الله و حق الناس نمی‌گذارند (صاحب جواهر، ۴۱/۴۷۰).

همچنین اشکال دیگری که از حیث دلالتی بر این دو روایت وارد شده آن‌که می‌توان روایت را بر مطلق رجحان (غیر از وجوب یا استحباب شرعی) و خواست شخصی حضرت حمل نمود (سبزواری، ۲۷/۲۹۱). به این معنا که حضرت، میل و نظر شخصی خود را بیان کرده، خود را ملتزم به یک حکم اخلاقی و امتنانی کرده، و فرمودند که اگر ما در حق الناس حدی را اجرا کردیم و منجر به مرگ شخص شد، خودمان (از باب تفضل و لطف)، دیه او را تقبل می‌کنیم. با وجود چنین احتمالی استدلال بر اساس این روایت خدشه‌دار می‌شود چرا که: اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال.

البته به اشکالات مطرح شده می‌توان این گونه پاسخ داد که حمل بر این معنا (مطلق رجحان به خاطر نظر شخصی و التزام اخلاقی) خلاف ظاهر است. از طرفی تشکیک در نص بودن ادله قول اول و مخالفت آن قول با اصول و قواعدی نظیر احترام خون مسلمان، و لزوم اکتفا به قدر متیقن (حق الناس) باعث می‌شود که قول دوم قابل قبول‌تر از قول اول باشد زیرا توانسته است لا اقل در بخشی از مدلول، بین دو دسته روایات و ادله (هدر بودن کشته حد و احترام خون مسلمان) جمع نماید از این رو اگر وجه جمع بهتری ممکن نباشد، این قول، قابل قبول‌تر است.

مستندات قول سوم

همان طور که بیان شد در مورد این قاعده قول سومی هم وجود دارد که از سوی سید احمد خوانساری در جامع المدارک مطرح شده است. ایشان اصل قاعده را نمی‌پذیرد. مبنای ایشان این است که ظاهر روایاتی که دلالت بر عدم هدر بودن خون مسلمان دارند ابای از تخصیص دارند لذا عمل به روایات مطرح شده که لازمه اش تخصیص ادله هدر نبودن خون مسلمان است مشکل می‌باشد. ایشان در این زمینه که چه کسی ضامن است صراحتاً اظهار نظر نکرده‌اند لکن به نظر می‌رسد ایشان بیت المال را ضامن بدانند (خوانساری، ۷/۱۶۱).

نقد قول سوم

با توجه به نکات پیش گفته مبنی بر تردید در صراحت ادله لا دیه و نیز با توجه به قاعده عقلایی «الجمع مهمما امکن اولی من الطرح»، می‌توان با اعتقاد به نفی دیه از معجری و لزوم پرداخت آن از بیت المال بین دو

دلیل جمع عرفی کرد و اشکال مطرح شده را دفع نمود.

مستندات قول چهارم

با توجه به نکاتی که در نقد مستندات سه قول اول بیان شد می‌توان قول به «نفی دیه از مجری مجازات و لزوم پرداخت از بیت المال» را بهترین نظر در این زمینه دانست. در بررسی ادله نشان داده شد که ادله غیر روایی قاعده لادیه، دلالتی بر نفی مطلق دیه (از مجری و بیت المال) ندارند و نهایتاً می‌توان به عموم روایات استناد جست که این عموم، قابل تخصیص است. با توجه به این نکته می‌توان ادله قول مختار را این گونه برشمرد:

أ. تخصیص روایات قاعده لادیه توسط ادله احترام خون مسلمان. همان گونه که بیان شد، عمومیت ادله حرمت خون مسلمان بقدری قوی است که به گفته برخی فقها ابای از تخصیص دارد. با توجه به مبنای برگزیده مبنی بر تردید در نص بودن روایات مطرح شده قاعده لادیه، می‌توان روایات این قاعده را به وسیله ادله حرمت خون مسلمان تخصیص زد و بین این دو دسته از روایات جمع عرفی نمود. بدین نحو که بگوییم عموم نفی ضمان شامل بیت المال و غیر بیت المال می‌شود لکن ادله حرمت خون مسلمان بیت المال را از این حکم خارج می‌کند. بر این اساس، مقصود از لادیه و لا قود که در روایات آمده نسبت به مجری حد بوده و در مقام نفی کلی نیست. فقهای بزرگی نظیر صاحب جواهر (۴۱/۲۳۷-۲۳۸)، این وجه از جمع را در موارد مشابه پذیرفته‌اند. علت این نحو از تعبیر در روایات لادیه هم این است که در این موارد، شبهه پرداخت دیه یا قصاص نسبت به مجری مطرح است و معصومان (علیهم السلام) با این سخن، قصد نفی آن شبهه را دارند و این خود قرینه دیگری است که مقصود، نفی کلی دیه نیست. مؤید دیگر این وجه، روایت دیگری است که در آن قصاص نیز نفی شده است «من أقيم عليه حد فمات فلا دية ولا قود» (محدث نوری، ۱۸/۲۳۳). توجه به این نکته که قصاص فقط قابل نفی از مجری حد است و نفی آن از بیت المال بی‌معناست، نشان می‌دهد که به قرینه وحدت سیاق، امام در مقام نفی دیه و قصاص از مجری حد بوده‌اند و اگر از بیت المال هم قصد نفی می‌داشتند آمدن قصاص و دیه در کنار هم معنی نمی‌داشت.

ب. علت منصوصه در روایت زید الشحام. از باب قاعده «العله تعمم و تخصص» از آنجاکه علت ذکر شده یعنی عبارت «لو كان ذلك لم يقتض من أحد» (کلینی، ۷/۲۹۱) اختصاص به مجری حد دارد «اگر مجری را ضامن بدانیم دیگر کسی جرأت اجرای حد پیدا نمی‌کند» پس حکم نفی دیه نیز، اختصاص به مجری می‌یابد و این علت و به تبع، حکم، شامل بیت المال نمی‌شود.

ت. قاعده اقتصار: نفی دیه، خلاف اصل و قاعده است و باید به قدر متیقن آن عمل شود؛ قدر متیقن،

همان نفی دیه از مجری است.

ث. احتیاط در امور مهمه. اصل احتیاط در محل بحث اقتضا می‌کند که اگرچه مجری را ضامن ندانستیم اما برای جلوگیری از تضييع احتمالی حق ورثه مقتول، ديه را از بيت المال پرداخت نماییم. البته ممکن است گفته شود، احتمال تضييع حق ورثه با احتمال تضييع اموال بيت المال تعارض و تساقط می‌کنند؛ مگر آنکه بگوییم اساساً یکی از فلسفه‌های تشکیل بيت المال این است که از تضييع حقوق افراد جلوگیری کند.

همچنین می‌توان مؤیداتی را بر این نظر لحاظ کرد؛ از جمله:

أ. قاعده لاضرر: حدیث لاضرر نیز بر این مبنا که دلالت بر لزوم تدارک ضرر دارد، مؤید دیگر این مطلب می‌تواند باشد؛ زیرا مجرم مستحق قتل نبوده و با این اتفاق متضرر شده و باید این ضرر با ديه جبران شود. البته می‌توان اشکال نمود که شارع مقدس از قبل به مکلف فرموده است مثلاً شرب خمر حرام است و اگر مرتکب شوی تازیانه می‌خوری و اگر بر اثر تازیانه کشته شوی خونت هدر است؛ اما مکلف بر اثر اقدام و سوء اختیار، خود را در چنین وضعیتی قرار داده است. به شیعه همین دلیل لاضرر به عنوان مؤید ذکر شد.

ب. قاعده خطا القاضی من بیت المال (عاملی، ۲۷/۲۲۶) نیز می‌تواند مؤید دیگری برای این نظر باشد. البته با این توضیح که «قاضی» در این مورد خصوصیتی ندارد و با الغای خصوصیت، شامل مجری هم می‌شود. مگر آنکه گفته شود، کلمه «خطا» ظهور در غفلت دارد و یکی از شرایط اجرای قاعده لادیه، عدم غفلت مجری در اجرای مجازات است.

قلمرو شمول قاعده

۱. اجرای قاعده در قصاص

در این مورد در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده که صراحتاً ضمان را از مجری قصاص نفی می‌کند، حضرت می‌فرماید اگر قرار باشد که از مجری قصاص، ديه گرفته شود، دیگر هیچ کس، اقدام به اجرای قصاص نمی‌کند، حکم قصاص، در مورد کسی اجرا نمی‌شود و تعطیل می‌گردد: «... لو كان ذلك لم يقتص من أحد...» (کلینی، ۷/۲۹۱). روشن است که این تعلیل، نه تنها اختصاص ندارد بلکه فراتر از آن به حکم «العله تعمم»، حدود و تعزیرات و به طور کلی تمامی مجازات‌ها را در بر می‌گیرد.

همچنین در بین روایات وارد شده در این مورد، لفظ قصاص نیز وجود دارد که دلالت بر عدم ضمان در اجرای قصاص می‌کند. لذا اگر نظر مشهور را (مبنی بر این که مفاد قاعده نفی کلی ضمان است) بپذیریم، می‌توان شمول قاعده را در اجرای قصاص نیز جاری دانست. چنانچه بسیاری از فقها از جمله شیخ مفید

(مفید، ۷۴۳)، شیخ طوسی (تهذیب الاحکام، ۲۰۶/۱۰)، ابن ادریس حلی (ابن ادریس، ۳/۳۶۱)، علامه حلی (علامه حلی، ۹/۳۴۷) و شهید ثانی (مسالك، ۱۵/۲۳۷) قائل به عدم ضمان به صورت کلی در اجرای قصاص هستند. همچنین می توان به ادله مطرح شده برای سرایت قاعده به قصاص مطابق با مبنای مورد پذیرش استناد جست.

۲. سرایت قاعده به تعزیرات

یکی از سؤالات مطرح شده پیرامون قاعده این است که آیا قاعده فوق شامل تعزیرات نیز می شود یا خیر؟

در واقع اصل اولیه بر حرمت خون مسلمان است لذا باید برای عدول از این اصل در تعزیرات دلیل مستحکمی داشته باشیم. مشهور فقهای شیعه قاعده را در تعزیرات جاری می دانند (صاحب جواهر، ۴۱/۴۷۰).

با توجه به نظر مشهور مبنی بر نفی کلی ضمان برای سرایت قاعده به تعزیرات این گونه استدلال شده است: در لسان روایات حد به صورت مطلق استعمال شده است در این حالت به معنی مطلق عقوبت بوده و شامل تعزیر هم می شود لذا روایاتی که دال بر هدر بودن خون کسی که بر اثر اجرای حد کشته شده است، شامل تعزیر هم می شود. اما همه فقها چنین استعمالی را قبول ندارند (موسوی اردبیلی، ۲/۶۹۸). همچنین به الغاء خصوصیت و سرایت حکم هم استناد شده است (مکارم شیرازی، انوار الفقاهة، ۳۹۳). لکن ادله حرمت خون مسلمان بسیار مستحکم است و با توجه به مبنای مطرح شده مبنی بر آبی از تخصیص بودن آن ها با چنین استدلالی تخصیص زدن آن ادله، مخدوش است. همچنین در میان فقها برخی تعزیر را نوعی تأدیب می دانند (منتظری، نظام الحکم فی الإسلام، ۳۱۸). در این صورت نمی توان الغاء خصوصیت را مطرح نمود زیرا باید قاعده را در تأدیبات هم جاری بدانیم در حالی که چنین امری مورد پذیرش فقهای شیعه نیست (مکارم، تعزیر و گستره آن، ۱۵۵).

نکته دیگر آنکه برخی از فقها به اصل برائت و قاعده احسان نیز تمسک کرده اند (موسوی اردبیلی، ۲/۶۹۸) که پاسخ آن ها در قسمت حدود بیان شد. همچنین شیخ طوسی قائل به عدم سرایت قاعده به تعزیرات شده (مبسوط، ۸/۶۳). ماده ۴۸۵ قانون مجازات اسلامی نیز قاعده را در تعزیرات جاری نمی داند.

لکن توجه به مبنای مورد پذیرش مشکلی از ناحیه ادله حرمت خون مسلمان به وجود نخواهد آمد. در واقع مهم ترین اشکال نسبت به مبنای مشهور از ناحیه ادله حرمت خون مسلمان مطرح می شد اما بر اساس مبنای اتخاذ شده به مفاد این ادله عمل شده است. لذا می توان قاعده را در تعزیرات هم جاری نمود و چنین

استدلال کرد: با توجه عقوبت بودن حد و تعزیر از ناحیه شارع و سایر خصوصیات مشترک و همچنین با توجه به علت منصوبه‌ای که پیش‌تر اشاره شد، نیازی به الغای خصوصیت نباشد، و تعزیر، حتی اگر بپذیریم که مشمول عنوان حد نیست، مشمول علت آن بوده و از این رو این حکم، به تمامی مجازات‌ها از جمله تعزیرات، تعمیم می‌یابد.

۳. عدم سرایت قاعده به تأدیب

همان‌طور که در مفردات قاعده بیان شد تعزیر در لغت به معنای تأدیب است اما در فقه دو امر متفاوت می‌باشند و مورد هر یک با دیگری فرق دارد. تعزیر در قبال عملی که ذاتاً حرام است جاری می‌گردد. در حالی که تأدیب در قبال عملی اجرا می‌گردد که صدور آن از نظر عرف و عادت شایسته نبوده و ذاتاً به حد حرمت شرعی نرسیده است. همچنین مقدار ضربات در آن نیز به مقدار ضربات در تعزیر نمی‌رسد (منتظری، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ۳/ ۵۵۰). نکته دیگر آن که تعزیر بیشتر جنبه مجازات دارد اما تأدیب جنبه تربیتی دارد (مکارم شیرازی، تعزیر و گستره آن، ۱۴۱).

از ظاهر کلام ابن زهره حلبی بر می‌آید که ایشان، قاعده لایه را در مورد تأدیب هم جاری می‌دانند: «لا دية لمقتول الحدود والآداب المشروعة» (ابن زهره، ۴۲۰) اما مشهور فقهای شیعه قائل به ضمان در تأدیب هستند (مکارم شیرازی، تعزیر و گستره آن، ۱۵۵).

مهم‌ترین دلیل مبنی بر ضمان در تأدیب، اطلاق ادله‌ای است که دلالت بر وجوب دیه قتل خطا دارد که تأدیب را هم در بر می‌گیرد و از طرفی دلیل خاصی که این مسأله را استثنا کند وجود ندارد (مکارم شیرازی، تعزیر و گستره آن، ۱۵۸-۱۵۷). همچنین تأدیب به شرط حفظ سلامتی جایز است (شیخ طوسی، مبسوط، ۶۶/۸). البته شاید بتوان این ادعا را مطرح نمود که تعزیر و تأدیب در لسان روایات به یک معنا هستند لذا می‌توان قاعده را در تأدیب هم جاری دانست لکن از آنجایی که این قاعده بر خلاف ادله اولیه مبنی بر حرمت خون مسلمان است لذا باید به قدر متیقن اکتفا نمود و قدر متیقن تأدیب را شامل نمی‌شود. لذا نمی‌توان قاعده را در تادیبات جاری دانست.

ضوابط اجرای قاعده

اجرای این قاعده مقید به ضوابطی است که با توجه به آنچه در منابع فقهی موجود است به ترتیب زیر می‌باشد:

۱. صحت شرعی تعلق مجازات

مقصود از این مورد، صحیح بودن اجرای حد از نظر شرعی، و به تعبیری، عدم خطا در مجازات، و به

عبارت سوم، استحقاق متهم نسبت به حد است؛ مثلاً اگر بعد از اجرای حد، معلوم شود شاهدان دروغ گفته‌اند، در این صورت قاعده جاری نخواهد شد و آن‌ها ضامن هستند (شهید ثانی، شرح لمعه، ۱/۲۵۸-۲۵۹).

همچنین این مورد می‌تواند ناظر به سایر مواردی که اجرای حکم، غیر شرعی بوده نیز باشد؛ مثلاً جایی که جرم به واسطه شهادت شهود، جاری شود و بعداً فسق آن‌ها کشف گردد. در این مورد، فقها بیت المال را ضامن دیه مقتول می‌دانند (امام خمینی، ۲/۴۸۱).

بنابراین، با بررسی موارد مختلف در این رابطه می‌توان به این نتیجه رسید که اگر اجرای حدی منجر به مرگ شده باشد، در صورتی قاعده اجرا خواهد شد که بر اساس حکمی صحیح و شرعی اجرا شده باشد.

۲. عدم تعدی و تجاوز

در این رابطه در متون شرعی ضوابطی مطرح شده مثلاً در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است.

«عن أبي العباس عن أبي عبد الله ع قال: سألتُه عن أقيم عليه الحد فمات أيقاد منه لو يؤدى ديته قال لا إلا أن يزداد على القود»^۶ (طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۰/۲۷۸).

این روایت به صراحت دلالت می‌کند بر این که نباید در اجرای حدود تعدی نمود و اگر تعدی شود قطعه از دایره شمول قاعده خارج می‌شود. صاحب جواهر (صاحب جواهر، ۴۱/۴۷۱) و امام خمینی نیز این حکم را مشروط به عدم تجاوز می‌دانند (۲/۴۸۱).

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که یکی از ضوابط اجرای قاعده، عدم تجاوز و تعدی در اجرای حد است.

۳. اشتراط اذن حاکم شرع

این قید ناظر به مجری حد است.

فقهای شیعه به استثنای برخی حدود مثل حد سب النبی (صلی الله علیه وآله وسلم) (شهید ثانی، شرح لمعه، ۲/۳۷۰) معتقداند که در دوره غیبت امام معصوم (علیه السلام) به جز حاکم شرع و شخص مأذون از ناحیه او، کسی حق اقامه حدود را ندارد. لذا یکی از شرایط هدر بودن خون فردی که بر اثر اجرای حد شرعی کشته شده است آن است که حد با اذن حاکم شرع جاری شده باشد.

۶ ابوالعباس گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره کسی که حد بر او جاری شده و مرده است، پرسیدم که: آیا به‌خاطر مرگ او قصاص صورت می‌گیرد یا دیه او را می‌پردازند؟ حضرت فرمود: نه (نه قصاص نه دیه)، مگر اینکه بر قصاص افزوده شده باشد (بروجردی، ۳۱/۱۸۱)».

۴. عدم صدق قتل عمد

در صورتی که فرد رو به موت باشد یا علم کشته شدن فرد در صورت اجرای حد وجود داشته باشد اجرای حد از مصادیق قتل عمد خواهد بود (خوانساری، ۱۶۱/۷؛ مکارم شیرازی، أنوار الفقاهة، ۳۹۵). نکته دیگر آنکه برخی فقها در بحث شرایط قتل عمد، صرف وجود قصد کشتن را ولو در جایی که فعل، عرفاً کشنده نباشد کافی می‌دانند؛ به این معنا که مرتکب با انجام کاری، قصد قتل فردی را داشته باشد و در عمل نیز قتل واقع شود، خواه کار ارتكابی نوعاً موجب قتل بشود، خواه نشود (شهیدثانی، مسالک، ۲/۳۹۷). قانون مجازات اسلامی نیز همین نظر را پذیرفته است (ماده ۲۹۰ ق.م.آ.). لذا بر این اساس شاید بتوان این قید را هم جزو شرایط اجرای قاعده دانست.

بررسی حقوقی قاعده

این قاعده در لایحه اولیه قانون مجازات اسلامی و نیز در قانونی که در سال ۱۳۹۰ به رئیس جمهور ابلاغ گردیده و دوباره مسترد شد، نیامده بود. اما در ماده ۴۸۵ قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۹۲ به صراحت بیان شده است. در این ماده آمده است:

«هرگاه محکوم به قصاص عضو یا تعزیر یا حد غیر مستوجب سلب حیات در اثر اجرای مجازات کشته شود یا صدمه‌ای بیش از مجازات مورد حکم به او وارد شود، چنانچه قتل یا صدمه، عمدی یا مستند به تقصیر باشد، مجری حکم، حسب مورد به قصاص یا دیه محکوم می‌شود. در غیر این صورت در مورد قصاص و حد، ضمان منتفی است و در تعزیرات، دیه از بیت المال پرداخت می‌شود.»

نظر قانون‌گذار در این ماده در مورد حدود و قصاص، مطابق با مشهور فقهای شیعه است. که اصل قاعده را پذیرفته آن را در تمامی حدود جاری می‌دانند و تفاوتی میان حق الله و حق الناس قائل نیستند. البته بر این ماده خدشه‌ای وارد شده است. مطابق با این دیدگاه دیه فردی که بر اثر اجرای حدود حق الله کشته شده را باید از بیت المال پرداخت نمود. مبنای شرعی آن هم تخصیص روایاتی که به صورت عام نفی ضمان می‌کنند به وسیله روایاتی که صرفاً در حق الله نفی ضمان می‌کنند، است. بر این اساس فلسفه چنین حکمی آن است که در اجرای حدود حق الله برای تمامی جامعه منفعت دارد لذا تبعات آن از جمله تلف شدن محکوم علیه قابل توجیه است اما در حق الناس صرفاً افراد محدودی از این حکم بهره می‌برند (زراعت، ۱/۳۴۰-۳۴۱).

همچنین بنابر این ماده قاعده در قصاص نیز جاری است اما شمول آن تعزیرات را در بر نمی‌گیرد و بیت المال را ضامن می‌داند. نکته دیگر آنکه در تبصره این ماده آمده چنانچه ورود آسیب اضافی مستند به

محکوم علیه باشد ضمان منتفی است. ظاهراً چنین قیدی در کلام فقها نیامده است اما به نظر می‌رسد این نکته مفروض آن‌ها باشد.

در این ماده نسبت به تادیبات نکته‌ای بیان نشده اما بر اساس ماده ۱۵۸ قانون مجازات اسلامی تأدیب کودک توسط اولیاء مشروط بر این که در حد متعارف و حدود شرعی باشد جزو مستثنیات جرم است. لکن از مقید نمودن این ماده به رعایت موازین شرعی به دست می‌آید که اگر منجر به مرگ شود ضمان آور است زیرا یکی شرایط شرعی تأدیب حفظ سلامتی است (شیخ طوسی، مبسوط، ۶۶/۸).

نکته دیگر آن که در ماده ۴۷۳ قانون مجازات اسلامی آمده: «هرگاه مأموری در اجرای وظایف قانونی، عملی را مطابق مقررات انجام دهد و همان عمل موجب فوت یا صدمه بدنی کسی شود، دیه برعهده بیت المال است.» عموم این ماده شامل حدود و قصاص و تعزیرات می‌شود لکن به نظر می‌رسد ماده ۴۸۵ آن را تخصیص بزند و قصاص و حدود را از شمول آن خارج کند. البته اگر بخواهیم در مفاد قاعده خدشه نموده و آن را نپذیریم با توجه به این ماده ضمانتی بر عده مجری مجازات نخواهد بود و نهایتاً این بیت المال است که ضامن است.

رابطه قاعده با سایر احکام و قواعد

۱. ضمان قتل

بر اساس حکم اولیه، قتل، اعم از عمد و غیر عمد، موجب ضمان است مگر آن که مقتول، مهدور الدم باشد؛ فردی که حد بر او جاری شده مهدور الدم نبوده، مستحق سلب حیات نیست. از طرفی با توجه به مبنای مشهور به موجب قاعده لادیه، فردی که بر اثر اجرای حد شرعی کشته شده، خونش هدر است. لذا میان این دو حکم در نگاه اولیه تعارض وجود دارد.

به نظر می‌رسد با توجه به آن که یکی از شرایط قصاص، در قتل عمد، عدوانی بودن قتل است (شهید ثانی، شرح لمعه، ۳۹۶/۲) و از طرفی بر اجرای حد، عنوان عدوان صدق نمی‌کند، شرایط قصاص منتفی است. قبلاً نیز بیان شد که یکی از شرایط اجرای قاعده، عدم صدق قتل عمد است و از این رو، بحث قصاص منتفی است.

اما در رابطه با دیه، با توجه به استدلال سید محمد کاظم مصطفوی، این دو حکم موضوعاً جدای از هم هستند و رابطه آن‌ها تخصص است. ایشان یکی از علل هدر بودن را منتفی بودن موضوع قتل می‌دانستند. یعنی اجرای حد و قتل، موضوعاً جدای از هم هستند. به عبارت دیگر، در بحث قاعده لادیه، حقیقتاً نمی‌توان گفت که مجری حد، شخص را کشته است؛ بلکه اساساً قتل، نتیجه اجرای حد و عمل

خود شخص بوده است؛ در نتیجه لا دیه از موضوع ضمان قتل، تخصصاً خارج است. البته همان طور که بیان شد استدلالی که در رابطه با انتفاء موضوع دیه مطرح شده قابل خدشه است. بر این اساس رابطه تخصص منتهی خواهد بود. اما با توجه به مبنای مشهور ظاهر امر، نشان از رابطه عام و خاص و تخصیص دارد، به این شکل که ادله قاعده لادیه، قاعده ضمان قتل را تخصیص می‌زنند. اما اگر ادله حرمت خون مسلمان را غیر قابل تخصیص بدانیم و در نص بودن ادله لا دیه خدشه وارد کنیم، ادله حرمت خون مسلمان، ادله لا دیه را تخصیص می‌زنند که در این صورت دیگر تعارضی بین ادله لا دیه و ضمان قتل نخواهد بود. در ادامه به این امر مفصلاً پرداخته خواهد شد.

۲. قاعده دم المسلم لا یذهب هدره

این قاعده که میان فقها مشهور است، بر اهمیت خون مسلمان از نظر حکم وضعی دلالت دارد. بنابراین نظر برخی فقها مورد این قاعده جایی است که قتلی صورت گیرد لکن قاتل مشخص نباشد (مصطفوی، ۱۲۹). اما با بررسی ادله قاعده روشن می‌شود که اختصاص به این مورد ندارد؛ بلکه مورد آن، هر جایی است که کسی کشته شود و امکان گرفتن دیه از قاتل وجود نداشته باشد؛ خواه قاتل او مشخص نباشد یا دسترسی به او و نزدیکان وی نباشد و یا به جهت فقر مالی وی و نزدیکانش، امکان اخذ دیه وجود نداشته باشد. در این صورت، طبق این قاعده باید دیه او از بیت المال پرداخت گردد چراکه: خون مسلمان، هدر نمی‌رود.

با این توضیح روشن می‌شود، عدم امکان اخذ دیه از قاتل و نزدیکان وی صرفه مورد (شان نزول) این حکم است و اینکه حضرت در مواردی نظیر عدم شناخت قاتل، یا معسور بودن وی این قاعده را بیان کرده‌اند از باب تعلیل حکم به علت عام است و موارد مذکور، صرفه مصادیق و فروع آن علت کلی هستند.

برای نمونه، دو مورد از روایات مربوط به این بحث را ذکر می‌کنیم:

روایت اول: ابی بصیر از امام صادق علیه السلام در مورد مردی می‌پرسد که مرتکب قتل عمدی شده و گریخته است. حضرت در پاسخ فرمودند: اگر قاتل، مالی دارد، دیه از مال او اخذ می‌شود وگرنه از نزدیکان او به ترتیب قربابت اخذ می‌شود و اگر خویشانی ندارد، امام دیه او را می‌پردازد چراکه: «لا یبطل دم امرئ مسلم» (کلینی، ۳۶۵/۷).

روایت دوم: از امام باقر علیه السلام در مورد مردی پرسیده شد که مرتکب قتل عمد شده ولی حد، بر او اقامه نشده و شهادتی علیه او صورت نگرفته است تا اینکه دچار جنون می‌شود، سپس گروهی دیگر، علیه او شهادت به قتل می‌دهند. حضرت فرمودند: اگر آن‌ها شهادت دادند که وی هنگام ارتکاب قتل، از

صحت عقل برخوردار بوده است، باید قصاص شود؛ وگرنه ... از مالش به ورثه مقتول، دیه پرداخت می‌شود و اگر مالی نداشته باشد، دیه از بیت المال پرداخت می‌شود: «ولا يبطل دم امرئ مسلم» (کلینی، ۲۹۵/۷).

حال که مفاد قاعده خون مسلمان روشن شد باید رابطه این دو قاعده را بررسی کنیم. در این خصوص، دست کم سه احتمال می‌توان مطرح کرد:

(۱) قاعده خون مسلمان، عام است و قاعده لادیه آن را تخصیص می‌زند. این وجه جمع، مورد توجه مشهور واقع شده است.

(۲) اگر محل اجرای قاعده خون مسلمان را جایی بدانیم که قاتل مشخص نباشد شاید بتوان گفت موضوع این دو قاعده متفاوت است؛ زیرا در لادیه در ظاهر امر، قاتل مشخص است که البته همان طور که بیان شد این مبنا مورد پذیرش نیست.

(۳) قاعده خون مسلمان، غیر قابل تخصیص است و قاعده لادیه را تخصیص می‌زند؛ در نتیجه طبق قاعده لادیه، دیه از مجری مجازات برداشته می‌شود و طبق قاعده خون مسلمان، دیه بر عهده بیت المال قرار می‌گیرد. با توجه به نکات پیش گفته این وجه جمع، بهترین راه حل خواهد بود و به کمک آن، در بیشترین حد، به مضمون دو قاعده عمل شده است. جالب است که مشابه این جمع در موارد دیگری توسط فقها صورت پذیرفته و برخی روایات نیز ظاهر در آن است؛ مثلاً صاحب جواهر پس از ذکر حدیثی مبنی بر حکم حضرت علی علیه السلام به پرداخت دیه از بیت المال در مورد زن حامله‌ای که به خاطر ترس از مشاهده فراریان جنگ جمل، ابتدا فرزندش مرده بود، و به تبع آن خودش هم جان داده بود، معتقدند که این حدیث مبین آن است که منظور از «لیس فی الهایشات عقل و لا قصاص» این است که بر غیر بیت المال چیزی نیست (ای علی غیر بیت المال) و شاهد دیگر آن را روایت دیگری می‌داند که متصل به روایت اول در کافی نقل شده (کلینی، ۳۵۵/۷) که حضرت علی علیه السلام دیه چنین شخصی را در بیت المال قرار دادند (صاحب جواهر، ۲۳۷/۴۱-۲۳۸).

نتیجه‌گیری

قاعده «لا دية لمن قتله الحد» از جمله قواعد فقه جزا است. می‌توان گفت اصل قاعده را تقریباً مشهور فقهای شیعه پذیرفته‌اند؛ لکن شمول و مفاد آن مورد اختلاف است. بر اساس نظر مشهور فقهای شیعه این

۷ - فتنه‌هایی (مثل جنگ جمل) که در شب یا روز واقع شده و شخصی در اثر آن کشته یا مجروح می‌شود، در حالی که قاتل یا جراح معلوم نیست.

قاعده دلالت بر هدر بودن خون کسی می‌کند که بر اثر اجرای حد شرعی کشته شده است. مهم‌ترین ادله‌ای که در این مورد به آن‌ها استناد شده روایاتی است که بنابر نظر مشهور دلالت بر نفی کلی ضمان می‌کند. لکن بر اساس برخی شواهد و قرائن از جمله تردید در صراحت روایات مطرح شده مبنی بر نفی کلی ضمان و از طرفی ابراء از تخصیص داشتن ادله حرمت خون مسلمان می‌توان ادله مطرح شده را تخصیص زد و نتیجه گرفت که قاعده دلالت بر نفی ضمان از مجری حد می‌کند و در واقع روایات مطرح شده در مقام نفی ضمان از افرادی که در اجرای حد نقش داشته‌اند، است. که در این صورت دیه کسی که بر اثر اجرای حد کشته شده باید از بیت المال پرداخت شود. چنین جمعی در مورد مشابه مورد پذیرش صاحب جواهر قرار گرفته است. همچنین با توجه به مبنای مشهور سرایت قاعده به تعزیرات خالی از اشکال نیست و در میان فقها برخی سرایت آن را به تعزیرات نپذیرفته‌اند. اما اگر مفاد قاعده را نفی ضمان از مجری حد بدانیم می‌توان قاعده را به تعزیرات هم سرایت داد. همچنین طبق هر دو مبنا می‌توان قاعده را در قصاص جاری دانست لکن سرایت آن به تأدیب مورد پذیرش نیست.

قانون‌گذار در ماده ۴۸۵ قانون مجازات اسلامی نسبت به مفاد قاعده از نظر مشهور فقهای شیعه پیروی نموده و قایل به نفی کلی ضمان است. اما شمول آن را در تعزیرات نمی‌پذیرد. لکن بر اساس نظریه مطرح شده این قاعده دلالت بر نفی ضمان از مجریان مجازات نموده و دیه فردی که بر اثر اجرای حدود و مجازات‌های اسلامی کشته شده باید از بیت المال پرداخت شود.

منابع

قرآن کریم (ترجمه: ناصر مکارم شیرازی)

ابن ادریس، محمد بن احمد، *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۴۱۰ ق.

ابن بابویه، محمد بن علی، *من لا یحضره الفقیه*، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۴۱۳ ق.

ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، *التلخیص الحبیر*، بی‌جا، مؤسسه قرطبه، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق.

ابن زهره، حمزة بن علی، *غنیة النزوع إلى علمی الأصول والفروع*، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، چاپ اول، ۱۴۱۷ ق.

ابن قدامه، عبدالله بن احمد، *المقنع*، مکه، مکتبه المکیه، چاپ اول، ۱۹۹۷ م.

الألبانی، محمد ناصر، *ارواء الغلیل*، بیروت، المکتب الإسلامی، ۱۴۰۵ ق.

بروجردی، حسین، *منابع فقه شیعه*، ترجمه مهدی حسینیان قمی و دیگران، تهران، انتشارات فرهنگ سبز، چاپ اول،

١٤٢٩ ق.

جوهری، اسماعیل بن حماد، **الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربية**، بیروت، دار العلم للملایین، چاپ اول، ١٤١٠ ق.

حراملی، محمد بن حسن، **وسائل الشیعة**، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ اول، ١٤٠٩ ق.

خمینی، امام روح الله، **تحریر الوسيلة**، قم، مؤسسه مطبوعات دار العلم، چاپ اول، بی تا.

خویی، ابو القاسم، **مبانی تکملة المنهاج**، قم، مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی، چاپ اول، ١٤٢٢ ق.

زراعت، عباس، **شرح مبسوط قانون مجازات اسلامی مبحث دیات**، تهران، انتشارات جاودانه، چاپ اول، ١٣٩٣.

سبزواری، عبد الأعلى، **مهذب الأحكام**، قم، مؤسسه المنار - دفتر حضرت آية الله، چاپ چهارم، ١٤١٣ ق.

شهید اول، محمد بن مکی، **اللمعة الدمشقية فی فقه الإمامية**، بیروت، دار التراث - الدار الإسلامية، چاپ اول، ١٤١٠ ق.

_____، **غایة المراد فی شرح نکت الإرشاد**، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول، ١٤١٤ ق.

شهید ثانی، زین الدین بن علی، **الروضه البهیة فی شرح اللمعة الدمشقية (المحشى - سلطان العلماء)**، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول، ١٤١٢ ق.

_____، **مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام**، قم، مؤسسه المعارف الإسلامية، چاپ اول، ١٤١٣ ق.

شیرازی، محمد حسینی، **الفقه، القواعد الفقهية**، بی جا، معهد التعليم الاسلامیة، چاپ اول، ١٤١٤ ق.

صاحب الجواهر، محمد حسن بن باقر، **جواهر الكلام فی شرح شرائع الإسلام**، بیروت، دار إحياء التراث العربی، چاپ هفتم، بی تا.

طوسی، محمد بن حسن، **الاستبصار فیما اختلف من الأخبار**، تهران، دار الکتب الإسلامية، ١٣٩٠ ق.

_____، **الخلافا**، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ١٤٠٧ ق.

_____، **المبسوط فی فقه الإمامية**، تهران، المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية، چاپ سوم، ١٣٨٧ ق.

_____، **تهذیب الأحكام**، تهران، دار الکتب الإسلامية، چاپ چهارم، ١٤٠٧ ق.

علامه حلی، حسن بن یوسف، **مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة**، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ١٤١٣ ق.

فاضل موحدي لنکرانی، محمد، **تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسيلة - الحدود**، قم، مرکز فقهی انمہ اطهار علیهم السلام، چاپ اول، ١٤٢٢ ق.

فیض کاشانی، محمد محسن ابن شاه مرتضی، **الشافی فی العقائد و الأخلاق و الأحكام**، تهران، دار نشر اللوح

- المحفوظ، چاپ اول، ۱۴۲۵ ق.
- کاشانی، حبیب‌الله بن علی مدد، *تسهیل المسالك إلى المدارک*، قم، المطبعة العلمية، چاپ اول، ۱۴۰۴ ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تهران، دار الکتب الإسلامية، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.
- ماوردی، علی بن احمد، *الاحکام السلطانية*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۶ ق.
- متقی هندی، علی بن حسام‌الدین، *کنز الاعمال*، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۹ ق.
- محقق داماد، مصطفی، *قواعد فقه*، تهران، مرکز نشر علوم اسلامی، چاپ دوازدهم، ۱۴۰۶ ق.
- مرعشی نجفی، شهاب‌الدین، *السرقه علی ضوء القرآن والسنة*، قم، انتشارات کتابخانه و چاپخانه آیه الله مرعشی نجفی (ره)، چاپ اول، ۱۴۲۴ ق.
- مشکینی، علی، *مصطلحات الفقه*، بی‌جا، بی‌نا، چاپ اول، بی‌تا.
- مصطفوی، محمد کاظم، *مأه قاعده فقهیه*، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ چهارم، ۱۴۲۱ ق.
- مظفر، محمد رضا، *أصول الفقه*، قم، اسماعیلیان، چاپ پنجم، ۱۳۷۵.
- مفید، محمد بن محمد، *المقنعة*، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید - رحمة الله علیه، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.
- مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، *مجمع الفائدة والبرهان فی شرح ارشاد الأذهان*، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۰۳ ق.
- مکارم شیرازی، ناصر، *أنوار الفقاهة - کتاب الحدود والتعزیرات*، قم، انتشارات مدرسة الإمام علی بن أبی طالب علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۱۸ ق.
- _____، *تعزیر وگستره آن*، قم، انتشارات مدرسة الإمام علی بن أبی طالب علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۲۵ ق.
- منتظری، حسین علی، *دراسات فی ولاية الفقيه و فقه الدولة الإسلامية*، قم، نشر تفکر، چاپ دوم، ۱۴۰۹ ق.
- _____، *مبانی فقهی حکومت اسلامی*، مترجم: محمود صلواتی، و ابوالفضل شکوری، قم، مؤسسه کیهان، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
- _____، *نظام الحکم فی الإسلام*، قم، نشر سرایی، چاپ دوم، ۱۴۱۷ ق.
- موسوی اردبیلی، عبد‌الکریم، *فقه الحدود والتعزیرات*، قم، مؤسسة النشر لجامعة المفید رحمه الله، چاپ دوم، ۱۴۲۷ ق.
- موسوی خوانساری، احمد، *جامع المدارک فی شرح مختصر النافع*، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱۴۰۵ ق.
- نوری، حسین بن محمد تقی، *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، بیروت، مؤسسه آل‌البتی علیهم السلام، چاپ اول، ۱۴۰۸ ق.

منابع اینترنتی:

انصاری، محمد علی، *الموسوعة الفقهية الميسرة*، قابل دسترسی در وبسایت:

<http://lib.eshia.ir/10193/1/544>

